

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در کتاب کفایه در مقدماتش ۱۳ مطلب در مقدمه آورده. مطلب دوم ایشان در وضع است لکن چون مبنا بر کتاب مرحوم نائینی است ایشان به عنوان مبحث اول فی الوضع، از این صفحه ای که در این چاپی که شده صفحه ۱۹ است. ایشان در این چون بنا بود که ابتدائاً عبارات ایشان خوانده بشود و بعد توضیح در مسئله داده بشود. در مطلبی را که ایشان راجع به وضع مطرح کردند یک مقدار عبارات ایشان و مطالبی است.

أعلم أنه قد نسب إلى بعض كون دلالة الالفاظ علی معانیها بالطبع، ایشان از این راه شروع کردند که طبیعی است، مراد ایشان از طبع یعنی طبیعی، ظاهراً مراد ایشان از دلالت بالطبع همانی است که اصطلاحاً بعضی ها دلالت ذاتی می گویند، تعبیر به دلالت ذاتیه کردند یا به عبارت دیگر تعبیر به علت تامه کردند.

أی کانت هنا، ایشان ظاهراً مرادشان این باشد:

خصوصية فی ذات اللفظ اقتضت دلالتة علی معناه من دون أن یکون هناك وضعٌ و تعهد من احدٍ.

البته این تعبیری که اینجا آمده عنوان وضع و تعهد است، تعبیر ایشان این است. وضع که خب همین الان محل کلام است، اصطلاح تعهد را غالباً الان در کتب اصولی ما که به اصطلاح مطرح است این را به عنوان تفسیر وضع می گیرند. تعهد را اصطلاحاً وضع را به این معنا که یک قراردادی باشد و جعلی باشد و تعهد را در مقابل آن می گیرند، حالا من چون عرض کردم اضطراب را فعلاً معنا می کنیم. ایشان ظاهراً وضع و تعهد را به یک معنا گرفتند. البته این معنایش این نیست که کلام خود مرحوم نائینی در درس باشد. به هر حال مرحوم مقرر رحمه الله ایشان وضع و تعهد را به یک معنا گرفتند. در صورتی که عرض کردم اصطلاحاً فعلاً مسلک تعهد یکی از معانی وضع است و در مقابل قرارداد و جعل است، به این معنا که ما تعهد داریم که اگر این معنا را خواستیم اراده بکنیم این لفظ را بکار ببریم،

تعهد را به این معنا و لذا هیچ نوع رابطه ای، البته به معنای تفسیر وضع هم هست، خود آقای خوئی، چون تصادفاً آقای خوئی قائل به تصادفند، در میان علمای اخیر ما مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای آقا شیخ محمد رضای اصفهانی صاحب کتاب وقایه الاذهان، شاید اولین بار این را مرحوم شیخ عبدالرحیم نهانودی در این کتاب تشریح الاصول فرمودند، بعد مثل آقای خوئی و قبل از ایشان هم مرحوم آقا شیخ محمد رضای اصفهانی قائل به مکتب تعهدند که بعد متعرض خواهیم شد. به هر حال کلمه تعهد عادتاً اصطلاحاً به معنای نفی رابطه بین لفظ و معناست. اصطلاحاً این است. وقتی می خواهند بگویند هیچ نحوه رابطه ای، نه رابطه علیت و نه اقتضا، نه اعتبار، ان شاء الله بعد توضیح می دهیم. تصادفاً توضیحات مرحوم نائینی در این بحث به نظر من انصافاً خیلی به ذهن می آید که ضعیف باشد.

به هر حال کلمه وضع را بعضی ها اصولاً به معنای قرارداد می گیرند و تعهد را تفسیر وضع می گیرند به این معنا که قراردادی نیست، قرارداد به این معنا که رابطه ای بین لفظ و معنا نیست، اگر رابطه ای بین لفظ و معنا پیدا می شود این رابطه به لحاظ تعهدی است که من دادم که اگر این معنا را اراده کردم این لفظ را بکار ببرم و اگر این لفظ را بکار بردم این معنا را اراده کردم و این تعهد منافات هم ندارد که طرفینی باشد یعنی من می دانم که طرف مقابلم همین تعهد را با من دارد، این معنایش به اصطلاح خود بنده تعهد به معنای نفی ارتباط بین لفظ و معناست به جمیع وجوهش. هیچ نحوه ارتباطی بین لفظ و معنا وجود ندارد، تعهد است.

بله بر اثر تعهدی که من می گویم آب بیاور او به این معنا می فهمد بین لفظ آب و آن مایع خارجی ارتباط روانی است که اصطلاحاً تداعی معانی بهش می گویند، یک ارتباط نفسانی پیدا می شود، مثل این که انسان یک صدایی را می شنود ذهنش منتقل می شود انتقالی است که ذهن بر اثر انس پیدا می کند. نه این که بین این ها ارتباط باشد. به هر حال چون مرحوم نائینی کلمه وضع و تعهد را این جا بکار بردند.

و قد استبشع هذا القول و انكروا على صاحبه اشدّ الانكار.

ایشان این قول را بعدها به صفحه ۲۱ به سلیمان ابن عباد، لکن معروف به قائلین این قول ابوالحسین بصری از بزرگان معتزله است، کتابش هم اخیراً چاپ شده یعنی کتابهایش موجود است.

.....
علی ای حال مثل اصول های متعارف آن زمان است، مثل اصول اولیه نیست. یک اشاره ای هم یک وقتی کردیم.

و قد استبشع هذا القول، و أنكروا علی صاحبه أشدّ الإنکار، لشهادة الوجدان

ایشان می خواهد بگوید دلیلی برای این مطلب این است که هر کسی که لفظ آب شنید آن معنا به ذهنش نمی آید، پس این که طبیعی

باشد و ذاتی باشد این منکر است. البته خواهد آمد یعنی بعد یک توضیح بیشتری عرض می کنم، آن ذاتیت و طبیعت را به این معنا

نگرفتند و اگر هم به این معنا باشد مرادشان چیز دیگری است که بعد عرض می کنم.

ثمّ أطالوا الكلام فی معنى الوضع و تقسيمه إلى التّعینى و التّعینى

که بعضی ها یا تعینی است یا تعینى

مع ما أشکل علی هذا التقسیم

عرض کردم کلمه اشکل ولو باب افعال است لازم است، متعدی نیست، در کلمات آقایان زیاد متعدی بکار برده می شود، اشکل می

خوانند، لکن غلط این است، اصطلاح غلط این است که اسم و فاعل ندارد.

مع ما استشکل، اگر می خواهند استشکل را باید بکار ببرند نه اشکال

مع ما اشکل علی هذا التقسیم که غلط لفظی است

من انّ الوضع عبارة عن الجعل و التّعهد

باز هم کلمه تعهد را بکار بردند رضوان الله تعالى علیه

عرض کردم کسی که قائل به مسلک جعل است یک رابطه ای را بین لفظ و معنا می بیند. ما ان شا الله تعالى عرض می کنیم این رابطه

یا ذاتی است یا اقتضائی است یا این رابطه، رابطه روانی و نفسی است که در ادراک انسانی است. یا این رابطه یک نحوه رابطه غریزی

است یا این رابطه یک نحوه رابطه اعتباری است و این ارتباط اعتباری هم اقسام متعددی برایش ذکر شده و تعجب از مرحوم نائینی

این است که این مطالب را در این جا نفرمودند، خیلی هم مبهم صحبت کردند و در مقابل این جعل و رابطه، تعهد است. ما اصولا تعهد

.....

را در مقابل رابطه گرفتیم، رابطه ای نیست، ربطی نیست، ارتباطی نیست. این یک تعهد خود من است. البته تعهد را بعضی ها به آقای خوئی اشکال کردند که این تعهد اجتماعی است. خب ایشان هم ظاهرا قبول دارند که یک نحوه تعهد اجتماعی است، و ان شا الله توضیح خواهیم داد چون آقای نائینی مبنای تعهد را شرح نداده و مبنای تعهد بر این اساس نیست که یک نوشته ای باشد چون بعضی ها به این مبنا اشکال کردند که این مبنای تعهد این است که کل ما ارید هذا المعنی اقول هذا اللفظ یا کل ما اقول هذا اللفظ ارید هذا المعنی. این مطالب نیست. لفظی نیست، اشتباه نشود. یک تعهد خارجی است و تعهد هم اجتماعی است. مبنای تعهد را خوب دقت بکنید، چون می گویم روشن نشده است. مبنای تعهد اساسش بر این است که رابطه ای بین لفظ و معنا وجود ندارد. لفظ یک مقوله است و معنا مقوله دیگری است و مقولات متعدد است. رابطه ای بین لفظ و معنا وجود ندارد. آنی که وجود دارد تعهد شخص است. البته این تعهد یک تعهد اجتماعی است و کرارا سابقا در خلال اباحت سابق عرض کردیم که در باب وضع در حقیقت حالا مسلک تعهد بگوئیم یا تعهد را به یک معنای دیگری بگوئیم. تعهد که معنایش این است. مسلک تعهد مبنایش این است و کذلک مسلک وضع و جعل، این مبنی بر چهار تا نکته است یعنی دو نکته ای از این طرف و دو نکته از آن طرف، و مبنی بر این است که اگر لفظ آب گفتم مراد این است و اگر مراد من این بود لفظ آب می گوئیم. این دو تا.

و از طرف دیگر من با طرف مقابل بنا گذاشتم که او هم از لفظ آب این معنا را بفهمد و اگر این معنا را گفتم بداند من لفظ آب را بکار بردم. در حقیقت آن چه که در باب وضع به عنوان یک پدیده اجتماعی مطرح است در حقیقت دو تا از این طرف است و دو تا از آن طرف یعنی در باب وضع قوام و دلالت و ظهورات به این چهار تاست اما اگر این چهار تا نباشد یک امر شخصی است، مثل معما صحبت کردن است. اصلا قوام دلالت و قوام ظهور، من سابقا هم یک مبانی ای را در باب ظهور عرض کردم. قوام آن مبانی ظهور به این است که باید چهار نکته بین افراد باشد، من اگر گفتم آب مرادم این مایع خارجی است و اگر مرادم مایع خارجی بود لفظ آب. این دو تا. این دو تا را هم در طرف مقابل فرض کنیم. که طرف مقابل هم اگر از من لفظ آب شنید این معنا را می فهمد، دقت بکنید! یعنی اگر این نکته نباشد لفظ می شود یک پدیده فردی. من برای خودم صحبت کردم. قوام ظهور، در بحث ظهورات اخیرا اشاره ای کردیم که در

مباحث ظهور مبانی مختلفی دارند، یکیش مسئله امکان بوده، یکیش مسئله ظن به مراد متکلم بوده و یکی به معنای قطع عرفی بود و میثاق عقلائی بود. عرض کردیم مبانی ای که در آن جا مطرح کردیم آن نکته فنیست این است. آنی که میثاق عقلائی را می گیرد در حقیقت این نکته است و اما اگر کلامی گفته شد که در مدلول واضح نبود لذا ما در آن جا تعبیر می کنیم این مجمل است و اگر مجمل بود به درد ظهورات نمی خورد. خوب دقت بکنید! این یک نکته ای است چون ماها الان متعارفمان این شده که اگر یک کلام مجمل شد می گوئیم خب قدر متیقن این است، این دلالت عرفی نیست، این تمام مطلب. عرض کردیم یک ورقه ای منسوب به مرحوم آقای خوئی است که در ۱۴۰۸ که مثلاً راجع به کامل الزیارات نوشتند که ظاهر عبارت ایشان این است که تمام سلسله سند از ثقات هستند، بعد نوشتند لکن وقتی مراجعه به کتاب کردیم نمی خورد، توش وضاعین و کذابین و فلان وجود دارد لذا قابل قبول نیست. لذا ایشان می فرماید حملاً للفظ علی خلاف ظاهره، تعبیرشان این است. این را حمل بر خصوص مشایخ می کنیم. عرض کردیم ما چیزی به نام حملاً للفظ علی خلاف ظاهره نداریم. اگر لفظ ظهور در یک معنا دارد و این معنا اراده نشده و می دانیم اراده نشده خب لفظ در این جا مجمل است. دیگه نمی شود از آن توثیق مشایخ را در آورد. مخصوصاً تعبیر ایشان اگر ظهوری دارد و شما آمدید گفتید این ظهور اراده نشده. اگر گفتیم بله اراده شده مبانی ایشان ضعیف است. آن بحث دیگری است مثلاً. حالا چون چند جور احتمال دادند در این توثیقات عامه من وارد آن بحث نمی خواهم بشوم. آن بحث دیگری است و إلا اگر بنا به این است که ایشان توثیق کرده همانی که شما ضعیفاً می دانید، همان هایی که شما وضاعین می دانید. چون توش وضاع و کذاب هم هست، در سلسله اسانید کامل الزیارات. همان هایی را که شما وضاع و کذاب می دانید شاید به نظر ایشان ثقه بوده، می شود افرادی این طور باشند دیگه. نه این که حملاً للفظ علی خلاف الظاهر، اگر ظهور در این معنا دارد خب چرا باید این را توثیق گرفت؟ حالا کذابین را چکار بکنیم؟ بگوئیم ایشان قائل بوده آدم ثقه ای است. این که مشکل ندارد. اگر ظهورش در لفظ واضح نیست، با شواهد خارجی نمی سازد پس یک کلام مجملی می شود که معنایش را نمی دانیم، نه این که نتیجه اش این بشود که پس این شامل خصوص مشایخ می شود. پس این توثیق مشایخ است. دقت کردید؟ حملاً للفظ علی خلاف ظاهره این طریقه عقلائی نیست، باید انعقاد ظهور برای کلام بشود. یعنی یک کلامی را مرحوم ابن قولویه گفته خود

ایشان می فهمند چی فرمودند. به قول آن آقا. دیگه ما از این عبارت. خوب دقت بکنید، قوام این جعل و تعهد که مرحوم نائینی دارد این در حقیقت قوامش به چهار تا مطلب است لکن این چهار تا مطلب لفظی نیستند، این که مثلا دیدم بعضی ها بر مرحوم آقای اشکال کردند، این ها لفظی نیستند. این بر اثر یک قرارداد اجتماعی است که پیدا شده یعنی بر اثر وضع اجتماعی و بر اثر خصوصیات که حالا شاید بعدا هم اشاره ای به آن ها بکنیم.

و احداث علقه بین اللفظ و المعنی

این درست است، یعنی عمده اساس بحث این است، البته مرحوم آقای نائینی در آن وقت توجهی به امثال کلمات مرحوم آقای نهاوندی نداشتند. احداث علقه همان معروف بین علما است که بین لفظ و معنا یک رابطه ای هست و بحثی که الان هست تفسیر این رابطه است، چه رابطه ای بین لفظ، یعنی چرا؟ چون واضح است. شما الان این جا ده تا کلید دارید، ده تا چراغ دارید، با هر کلیدی یک چراغ روشن می شود چون رابطه است دیگه. یک رابطه ای بین این کلید و این چراغ وجود دارد. این کلید را می زنید یک چراغ روشن می شود. آن کلید را می زنید چراغ دیگه روشن می شود، این بحث این است که رابطه بین لفظ و معنا چیست، چجوری است؟ از قبیل همین رابطه بین کلید و چراغ است، چرا وقتی لفظ آب می گوئیم یک معنا به ذهن می آید؟ لفظ نان می گوئیم معنای دیگری و لفظ خاک می گوئیم معنای سومی به ذهن می آید. این نکته اش این است. این که ایشان می گوید احداث علقه بین اللفظ و المعنی این همان تفسیر مشهور است، چون مشهور بین علما قائل به علقه بودند، خوب دقت بکنید. ایشان شاید تصور نکردند که بعد کسی مثل شاگرد ایشان خواهد آمد که علقه را منکر بشود و مجرد تعهد بداند.

پس خوب دقت بکنید مکتب تعهد در مقابل علقه است، در مقابل رابطه است. یک علقه و رابطه ای بین لفظ و معنا، مثل همین علقه بین کلید و چراغ. مثالش واضح است. این بحثی است که آقایان در بحث وضع متعرض شدند. البته من حالا یادم رفت اول بحث بگویم. بحث وضع را طبق تصویری که ما کردیم مناسب است در مقدمات آن فصل دوم، عرض کردیم اصول را به ۵ فصل قرار بدهیم، فصل

دوم در مباحث ظهورات بود این مقدمه آن جا باشد لکن آقایان در مقدمه اصول آوردند و الا عادتاً مناسب بود که در آن جا ذکر بشود یعنی در مقدمه فصل دوم که در باب ظهورات است.

نکته بعدی هم در این جا این است که بحثی که از وضع دارند چون من عرض کردم، چند بار اخیراً عرض کردم که مباحثی را که مطرح می کنند از دو زاویه است به طور کلی. یکی زاویه عرفی و لغوی در این مباحث الفاظ، یکی مباحث تصرف شرعی یا متشرعه یا فقها یا اصولین و الی آخره. یک تصرف خاصی باشد. مثلاً صیغه افعال را در لغت بحث می کنند افعال چه فهمیده می شود، در قوانین، در شریعت مقدسه، در آیات مبارکه چه در می آید و لذا احتمال دادیم این بحث مشتق را آقایان در اصول نیاوردند، در مقدمات آوردند. بحث امر را در خود اصول آوردند، فرقاشان این است. احتمال دادیم این نکته اش این باشد که در باب امر قائل به تعدد هستند یعنی ممکن است در لغت به یک معنا باشد اما در اصطلاح یا در روایات یا در آیات به معنای وجوب است که یک حکم قانونی است و دارای یک حدود خاصی است، انقباض و انبساط دارد تحلیل خود وجوب.

اما راجع به وضع نکته خاص شرعی ندارد، خوب دقت بکنید، بله چون ما در اصول می خواهیم بحث بکنیم از مقدماتی که در فقه تاثیرگذار است چون ادله شرعی ما الان به لغت عربی است، ما بین آیات و روایات. فرق لغت اساساً مبتنی است یعنی به اصطلاح از زاویه لغوی و واقع اجتماعیش نگاه کردند، نکته خاص شرعی ندارد. بله اگر این معنای وضع روشن بشود و بعد مخصوصاً وضع اسماء و حروف روشن بشود. بعد روشن بشود که در لغت عربی مثلاً هیئات دارای معنا هستند، همچنان که مواد دارای معنا هستند چون کرارا عرض کردم در لغات عربی، در این لغات سامی غالباً تعدد معانی را با تعدد هیئات اثبات می کنند، در لغت های دیگه مثل فارسی خودمان غالباً با پسوند و پیشوند، مثل کار و کارگر، گل و گلستان یا پسوند دانا و نادان، یا پیشوند است یا پسوند است اما در لغت عربی این معانی را با هیئات اعلام می کنند، عالم، معلوم، علام، یعلم، اعلم یعنی هیئات مختلف دارای معانی مختلف می شود. با پسوند و پیشوند استفاده نمی کنند. آن وقت این جا این بحثی را که ما الان داریم چون بحث حروف را که اینها مطرح کردند چون بحث حروف هم در وضع مطرح می شود، بحث معنای حرفی به خاطر ظرافت هایی است که می تواند در فقه تاثیرگذار باشد. چون معانی هیئات ان

شا الله خواهد آمد، چه هیئات افرادی مثل مشتق، چه هیئات ترکیبی ناقص مثل مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوف، چه هیئات ترکیب تام مثل جمله شرطیه، چه هیئاتی که بر خود جمله عارض می شود مثل تقدیم ما حقّه التاخیر إلی آخره.

چون بناست در لغت عربی این هیئات معنا دارند. خوب دقت بکنید، این هیئات مختلف معنا دارند و سنخ معنایش هم از سنخ معانی حرفی است. البته این معنایش این نیست که مثلاً معانی حرفی دارای خصوصیتی است. این تاثیرگذار است لکن اختصاص شرعی نداریم. خوب دقت بکنید، نه این که معنای حرفی در لغت یک چیز بود، در آیات که آمده عوض شده، یا در روایات که آمده عوض شده. نه معنای حرفی است. برای فهم معنای حرفی و بعد فهم همان جمله ای که در شریعت است. مثلاً لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه خب به نظر ما چون معنای حرفی را معنای اندکاکمی می دانیم که شاید مراد صاحب کفایه هم از آلی این است چون تعبیر آلی در کلمات قبل از کفایه فقط در فصول آمده است. شاگردان خود صاحب کفایه هم اختلاف دارند که مراد ایشان از کلمه آلی یعنی چه. حالا به هر حال چون ایشان آلی فرمودند که احتمالاً از عبارت مرحوم نجم الاثمه رضی در شرح کفایه گرفتند. حالا شرح مطلب را در معنای حرفی توضیحاتش را عرض می کنیم. ما به جای او اندکاکمی یعنی معنای حرفی مندک در اطراف است. خودش چیزی ندارد. مثل همین که ما می گوئیم سقف بالای سر من است. این بالا خودش چیزی ندارد. من هستم و سقف. من از این جا بیرون بروم دیگر بالایی سر من نیست، خود بالا چیزی نیست، آنی که هست طرفین است. اگر ما در معنای حرفی این را قبول کردیم مثلاً لا تصلّ این جور که لا در لغت عرب حرف است. معنای حرفی طبیعتش مندک در غیر است. این ممکن است مندک در هیئت باشد، نتیجه اش منع و زجر است. مندک در ماده باشد که صلوّه باشد نتیجه اش فساد و بطلان است. و لذا ممکن است بگوئیم از همین لا تصلّ خودش در می آید هم حرمت و هم بطلان. حالا البته الان متاخرین اصول شیعه، این هم از جاهایی است که آقایان بعضی ها گیر کردند که کلمات با هم انسجام دارد. این فرق بین متقدمین و متاخرین است، انسجام دارد. عوض کردند. در متاخرین شیعه در مثل لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه به هیئت نزدند. و لذا ارشاد گرفتند به شرطیت و مانع و احکام وضعی یا بطلان. اصلاً به هیئت نزدند. گفتند چون معنا ندارد لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه که به هیئت بخورد. چون اگر به هیئت بخورد معنایش این است که نماز خواندن، فرض کنید در موی گریه، البته وبر به معنای کرک

است، کرک شتر است. حالا وبر و شعر و صوف و هر چه که هست، انواعش وجود دارد، در گربه مو و شعر است. حالا اصطلاحا. در وبر ما لا یوکل لحمه این دیگه معنای این که بخواهد زجر باشد معنا ندارد چون اگر در وبر ما لا یوکل لحمه نماز خواند نمازش باطل است و دو مرتبه می خواند. عقابی به عنوان این عمل ندارد چون عرض کردیم احکام مولوی قوامش به وجود عقاب است، اصلا حکم مولوی چون ابراز مولویت مولاست قوامش به این است که اگر مخالفت کرد این عصیان مولی موجب یک نحو از جزا و کیفر است. حالا انحای جزا. تصادفا یک روایت داریم یقضیه عقوبه، خیلی عجیب است. اصلا قضا را به عنوان یک نوع عقوبت گرفته. جزء احکام جزائی گرفته. قضای نماز، قضای روزه. نمازش باطل است به عنوان یک نوع جزا و عقوبت و کیفر گرفته است.

به هر حال ان شا الله روشن شد و لذا خوب دقت بکنید این مبنای اصولین متاخر شیعه است. اشتباه نشود، مثل مرحوم نائینی و اینها، این الان جز استاندارد اصول شیعه شده. این در اصول اهل سنت نیست، این در اصول شیعه جز استاندارد شده که لا تصل معنای زجر ندارد یعنی لا به هیئت نمی خورد، لا در این جا فقط به ماده می خورد یعنی نمازت درست نیست، اگر به ماده خورد می شود معنای حکم وضعی که عبارت از شرطیت و مانعیت و قاطعیت و جزئیت و الی آخره است. احکام دیگری. اوامر و نواهی که به اجزا و شرائط می خورد، و به موانع می خورد اینها دارای حکم مولوی نیستند. فقط و فقط دارای حکم وضعی هستند، تکلیفی نیستند، حکم ارشادی هستند به جزئیت یا مانعیت یا شرطیت یا قاطعیت، بنا بر فرق بین این دو تا.

و من العلوم أن فی الوضع التعینی لیس تعهد و جعل علقه

عرض کردم مرحوم نائینی تعهد را با جعل علقه یکی گرفته است، اصطلاحا الان ما وقتی مکتب تعهد می گوئیم مرادمان در مقابل علقه است، ایشان در عبارتش این را تکرار کرده. این را من هی توضیح بدهم. ما مرادمان اصطلاحا تعهد در مقابل علقه است. تعهد می خواهد بگوید علقه نیست، علقه ای بین لفظ و معنا نیست. مثل این که الان اصطلاح معاصر ما هرمنوتیک هم غالبا در دنیای معاصر هم همین رای آقای خوئی را خیلی جا افتاده است که علقه ای نیست. و لذا خوب دقت بکنید یکی از آثار مکتب تعهد چون در تعهد وضع و علقه نیست، در تعهد هر استعمالی وضع است، در مکتب علقه فرق بین استعمال و وضع است. چون آن می گوید بین.

حقیقت و مجاز نیست، اصلاً مشترک هم نمی شود. آقای خوئی منکر مشترک هستند چون تعهد نمی شود بدهد که من این لفظ را به دو معنا بکار می برم.

یکی از حضار: تعهد از طرف مقابل وجود نداشته باشد می شود مجاز.

آیت الله مددی: تا وجود نداشته باشد تعهد نیست، دلالت نیست، بدتر از آن مشترک است. ان شا الله در بحث مشترک می آید که آقای خوئی منکر مشترک هستند.

یعنی ایشان چون قائل به تعهد است منکر است.

عرض کردم آنی که الان هم غالباً در هرمنوتیک در معاصرین در غربی ها است همین مسلک تعهد و عدم ارتباط بین لفظ و معناست، هیچ نحوه ارتباطی بین لفظ و معنا وجود ندارد. آن وقت دقت بکنید این که ما الان مثلاً می گوئیم مباحث وضع و مباحث استعمال. استعمال لفظ در اکثر از معنا، تمام اینها به هم می خورد چون بنا بر مسلک تعهد وضع و استعمال یکی است. هر استعمالی وضع است. چون در هر استعمالی تعهدی است. دقت کردید؟ این جزء آثار مسلک تعهد است اما اگر قائل به علقه شدیم بله آن مجاز و حقیقت و مشترک و این حرف ها آن جا می آید.

عرض کردم مرحوم آقای نائینی شاید تصور می کردند هر کسی علقه گفته با تعهد یکی است، جعل علقه معنای لغویش را گرفتند. الان ما اصطلاحاً تعهد را در مقابل علقه می گیریم، یک نوع تعهد شخصی است.

بل اختصاص اللفظ بالمعنی يحصل قهراً من كثرة الاستعمال، بحيث صار على وجه ينسب المعنى من اللفظ عند الإطلاق.

و ربّما فسّر الوضع بمعناه الاسم المصدري، الذي هو عبارة عن نفس العلقه و الاختصاص الحاصل تارة؛ من التعهد

مراد ایشان از تعهد یعنی تعیین، تعیین بکنند. این تعیین مثل این که اسم بچه ام را حسن گذاشتم.

و أخرى: من كثرة الاستعمال هذا.

.....

حالا من نمی دانم مراد ایشان از این عبارت دقیقا چیست. ظاهرا نظرش به کفایه باشد، چون در کفایه معنا کرده وضع را اختصاص اللفظ بالمعنی، ان شا الله بعد، حالا شاید ایشان این اختصاص را معنای اسم مصدری گرفته است. و مراد ایشان از معنای اسم مصدری آن اثری است که حاصل می شود چون من سابقا توضیح دادم که کلمه مصدر و اسم مصدر که در لغت فارسی بعضی از ادبای فارسی حاصل مصدر را هم اضافه کردند. این در فارسی نسبتا روشن است. مصدر مثل گفتن، اسم مصدر مثل گفتار. در لغت عربی مشکلاتی دارد، حالا نمی خواهم وارد آن بحث بشوم. به هر حال ایشان این معنای صاحب کفایه را معنای اسم مصدری گرفتند، اما احتمال دارد یعنی به معنای صدور فعل نگرفتند، چرا؟ چون معروف در بین اصولین، در بین لغوین، چون این بحث لغوی هم هست، در فقه اللغة هم متعرض شدند. فقه اللغة ای که اصطلاحا اصول نحو نوشتند، در آنجا هم متعرض شدند. خب این بحث وضع و واضح در کتب لغت ای ما شاالله به یک مناسبتی در کتب تفسیر هم علم آدم اسماء کلها، در آن جا هم متعرض شدند. در کتب لغت هم متعرض شدند. تازگی ندارد. علی ای حال آن چه که در کتب اصول متعارف تر بوده که بعد من اینها را مبانی مستقلى قرار می دهم، آن چه که متعارف بود تخصیص اللفظ بالمعنی بوده. این لفظ را، ایشان این را معنای مصدری گرفته است. یعنی من این کار را کردم. من آمدم. گفتم این لفظ به ازای این معنا. ایجاد علقه بین لفظ و معنا. آن وقت بعد از این که این کار را کردم یک علقه ای حاصل می شود. این علقه ای که حاصل شده اسمش را اسم مصدر گذاشته است. حالا ما عرض خواهیم کرد احتمالا این معنا که، راست است، این مطلب درست است و اشتباه نشود. اصل این مطلب درست است، موجود در کلمات است، قدما دیگه یکی دو تا نیستند و در مباحث مختلف مباحث وضع در علوم مختلف مورد بحث قرار گرفتند. در مباحث مختلف غالبا قبل از صاحب کفایه وضع را تخصیص اللفظ بالمعنی گرفتند. در کفایه اختصاص اللفظ بالمعنی است. به نظر بنده سراپا تقصیر نکته اش به نظرم، حالا ایشان اسم مصدری گرفته مرحوم نائینی قدس الله نفسه.

من فکر می کنم نکته اش این باشد چون ما ان شا الله عرض می کنیم کسانی که این علقه و رابطه را معتقدند یک علقه ای بین لفظ و معنا هست عرض خواهیم کرد از اشدش گرفتیم که دلالت ذاتی باشد یا علت تامه باشد، بعد اقتضا باشد، بعد مسئله روانی باشد که مسئله روانی هم یک مسئله واقعی است. مسئله روانی و نفسی باشد. بعد یک مسئله غریزی باشد که این هم یک مسئله واقعی است.

تمام این تفسیرها به یک امر واقعی بر می گردد. حالا توضیحاتش را چون ایشان ننوشتند، ما برای احترام ایشان گفتیم عبارت ایشان را بخوانیم. بعضی توضیحات هم داده می شود که یواش یواش مطلب.

آن وقت مسلک اعتبار است، در مقابل آن مسلک ها که یک امر واقعی گرفته مسلک اعتبار است که رابطه بین لفظ و معنا رابطه اعتباری است. این رابطه اعتباری را ما باز به چند معنا، معنا کردیم به ذهن ما. یعنی در مقام اعتبار هم، چرا؟ چون اعتبار به دست شخص است. عرض کردم این ضابطه کلی همیشه یادتان باشد که امر اعتباری پیش فرضش این است که نیست و بعد شما آن را هست می کنید. اصلاً امر اعتباری یعنی این. هر چیزی را که شما فرض کردید نیست یا لا اقل فرض کردید خبر ندارید، جاهلید. مثل اصول عملی، این می شود امر اعتباری و بعد شما هست بکنید، چون نیست و هست می کنید در این مرحله دست شما باز است. انحراف این کار را می توانید انجام بدهید و لذا ما آمادیم گفتیم در امر اعتباری علقه اعتباری، این اشد انواعش هویت اعتباری است، جعل هویت اعتباری است. البته مرحوم استادمان آقای بجنوردی در منتهی هویت اعتباری نوشته و لکن ظاهراً مرادش جعل باید باشد. جعل هویت، این اشد انواع اعتبار است. ان شاء الله توضیحش را عرض می کنیم که لفظ عیناً معنا می شود، لفظ هو المعنی و معنی هو اللفظ و لذا قبح معنا به لفظ سرایت می کند. این اشد انواع اعتبار است.

دقت کردید؟ چون اعتبار است بید المعبر است. اینها درست جداسازی نشده، اشد انواع اعتبار این است که هویت اعتباری قائل بشویم. این اشد انواعش است.

بعد همین جوری پایین می آید، جعل علامت، جعل فلان و الی آخره.

آنی را که آقایان مشهور در تخصیص دارند این تقریباً درجات پایین است، تخصیص اللفظ، مرحوم نائینی ظاهراً تخصیص را تعهد گرفته یا مقرر ایشان، حالا یا نائینی یا مقرر، این یک معنای شایع در باب وضع است. ظاهراً در کتاب کفایه اشد انواع اعتبار است. اعتبار است دیگر. در کفایه می خواهد بگوید ما کار نداریم به جعل علامت و فلان و هویت اعتباری. همین که رابطه ای بین لفظ و معنا پیدا می شود که این لفظ گفته شد این معنا، همین مقدار، اختصاص، حالا به تعبیر مرحوم نائینی اسم مصدری، به تعبیر بنده سرپا تقصیر ان شا

.....

الله خواهد آمد اضعف درجات اعتبار. چون وقتی علقه را به اعتبار معنا می کنیم یک اشد و اضعف است. چون مرحوم نائینی ندارند می خواهیم یواش یواش با مبنائی که در ذهن است توضیح بدهیم. مرحوم نائینی این را به معنای اسم مصدری گرفته. تفسیر ما از این، این در حقیقت ما در باب مسلک اعتبار هم باز مسالک متعدد داریم و سرش هم این است چرا مسلک متعدد می شود؟ چون امر اعتباری یا تنزیل نیست و هست می شود. نیست، رابطه بین لفظ و معنا نبوده. آب یک چیزی است و لفظ آب یک چیز دیگری است، مقوله دیگری است. نیست را هست می شود. این که شما می خواهید هستش بکنید انواع مختلف تصویر می شود. اشد از همه اش هوهویت اعتباری است. جعل هوهویت اعتباری است. مرحوم آقای بجنوردی استاد ما هم قائل به این هوهویت اعتباری بود که لفظ بعینه ذات معناست. اصلا یکی می شود به اصطلاح. در اصطلاحات امروز یک مسلکی است معنا در معنا. این جوری می شود که عینا همان است. یک ضرب المثلی در غربی ها هست، حالا در بین ما جور دیگری است. گفتند به یک دهاتی گفتند که چرا اسم این حیوان را خوک گذاشتند؟ گفت از بس کثیف است. یعنی این در ذهنش بود که لفظ خوک یعنی مظهر کثافت و نجاست، گفت چرا بهش گفتند خوک؟ گفت از بس کثیف است اسمش را خوک گذاشتند. این در حقیقت یک نوع ارتکاز حالی است. این یکی از شواهد بر به قول کفایه یسری القبح الی المعنا، قبح معنا الی اللفظ، این جوری می شود که اصلا آن لفظ، اصلا آن معنا و معنای کلمه همان لفظ می شود یعنی خیال می کند خوک در حقیقت به معنای کثافت است. پلیدی و آلودگی است، اصلا به ذهنش این طور می آید. حالا به هر حال آن وقت تخصیص جزء مسالک پایین است. حالا مثلا تفسیر به فعل بکنیم. تفسیر به مصدر بکنیم.

به نظر ما از آن ضعیف تر در مسلک اعتبار اختصاص است که در کفایه آمده است. یعنی او اصلا هیچ نحوه جعلی را ندارد. این یک رابطه ای پیدا شده است که این لفظ گفته می شود. دقت کردید؟ حالا مرحوم نائینی اسمش را اسم مصدر گذاشته، خیلی خب. این رابطه است. خود رابطه را نگاه می کند. به فعل مکلف نگاه نمی کند.